

اصول فقه، رویکردها و روش‌ها*

علی شفیعی**

چکیده

از جمله سرفصل‌های مهم دانش نوپیدای «فلسفه علم اصول»، پرداختن به روش‌ها و رویکردهای دانش اصول است. دانش اصول که زاینده ضرورت و نیاز دانش فقه در طول تاریخ بوده، تحولات و تطورات ساختاری و متدیک بسیاری داشته است. مقایسه الذریعة مرحوم سید با آثار اصولیان معاصر و نگاهی گذرا به ادوار تاریخی اصول، این تحولات را به خوبی نمایان می‌کند.

این تحولات را می‌توان از جمله، محصول رویکردهای متفاوت اصولیان و روش‌های مختلف ایشان دانست که به تناسب تحولات محیطشان بدان‌ها پرداخته‌اند.

طرح مباحث نوپیدایی همچون اصول فقه حکومتی که برآمده از فقدان پاره‌ای مباحث مهم ناظر به فقه حکومت - فقه حکومتی - و اعتقاد به پاسخ گو نبودن اصول فقه موجود در تأمین نیازها و دغدغه‌های حوزه حکومت است، بر ضرورت این بازخوانی می‌افزاید؛ چراکه انشعاب در علمی بنیادی همچون اصول اگر هم مطلوب باشد، باید

* تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۲/۱۰؛ تاریخ پذیرش ۱۳۹۴/۱۰/۱۰.

** عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.



پس از یقین به اتمام ظرفیت موجود و مطلوب آن باشد؛ و نه این که آسیب‌های قابل مدیریت و کاستی‌های اندک را که به احتمال فراوان قابل تدارک‌اند، معبری برای در هم ریختن آن، قرار دهیم.

در این مقاله تلاش شده تا ضمن اشاره به این روش‌ها و رویکردها، آسیب‌شناسی اجمالی‌ای از رویکردها و روش‌های دانش اصول نیز گزارش شود.

کلیدواژه‌ها:

اصول فقه، رویکرد، روش، آسیب‌شناسی، مدرسه محدثین، مدرسه اصولیین، روش استقلالی، روش آلی، روش تلفیقی.

درآمد

دانش اصول که «اعظم العلوم الشرعیه» و «اجلها قدرأ و اکثرها فائده» (ابن خلدون، ۱۴۱۳: ۱/۴۸۴؛ رشتی، بی تا: ۲) است، پیشینه‌ای کهن دارد و به سده دوم هجری بازمی‌گردد.^۱ ریشه‌های شکل‌گیری این دانش را در میان شیعیان، می‌توان در پاره‌ای از آموزه‌های امامان معصوم (ع) جست که شاگردان و پیروان علمی خویش را به تفریع فروع با تحفظ بر اصول الفاشده آن بزرگان، تحریک و تحریض می‌کردند.

با عنایت به این که این پیشینه مبنایی است و پاره‌ای از عالمان شیعی آن را برنتافته‌اند (کرکی عاملی، ۱۹۷۷)، می‌توان به قدر متیقن پیشینه دانش اصول فقه اتفاق کرد که به قرن چهارم مربوط است. دانش اصول مانند هر دانش دیگری، مبنایی‌ای دارد و منابعی، رویکردهایی دارد و روش‌هایی، و ساختارهایی دارد و کارکردهایی به این مباحث و بسیاری از موضوعات^۲ و مباحث دیگر نه تنها در دانش اصول اشاره نمی‌شود، بلکه سنخ این مباحث، درون‌دانشی نیست. اهمیت این سنخ از مباحث - بدان جهت که تأثیر ژرفی در اصول دارند - به همراه پاره‌ای ناصوابی‌ها در مرزناشناسی علوم مرتبط با اصول (سید مرتضی، ۱۳۶۳: ۲-۴؛ تبریزی؛ ۱۳۷۲: ۳-۵؛ سیستانی، ۱۴۱۴: ۶۱-۶۳)، ضرورت شکل‌گیری دانش مضافی با نام «فلسفه علم اصول» را دوچندان کرده است که چندی است مورد توجه پاره‌ای از فضلاء حوزه پژوهش‌های اصولی قرار گرفته است.

نوشتار حاضر که ذیل مباحث فلسفه علم اصول قرار می‌گیرد، تلاش دارد رویکردها و روش‌های این دانش را به بحث بگذارد.

«اصول» جمع اصل و در لغت به معنای «اسفل الشیء» (فیروزآبادی، بی تا: ۵۰) یعنی چیزی است که شیء بر آن استوار است (فیومی، ۱۴۰۵: ۶) و پایه و اساس آن چیز قرار می گیرد. در عرف، آن را «دلیل» نیز (نراقی، ۱۳۸۸: ۲۹/۱؛ زهیر، ۲۰۰۴: ۱۱) می نامند. شاید توجه به همین رویکرد عرفی باشد که پاره‌ای از اصولیان را واداشته تا در تعریف اصول فقه، از آن به «ادله الفقه» (سید مرتضی، ۱۳۶۳: ۲/۱؛ الدوالیبی، ۱۴۱۵: ۲۲؛ النمله، ۱۴۲۰: ۱۳/۱ و ۲۹) یاد کنند. واژه فقه نیز در لغت، به چند معنا آمده است^۳ که پاره‌ای از آن‌ها عبارتند از: ۱. علم به شیء و فهم شیء (فیومی، ۱۴۰۵: ۱۸۲)؛ ۲. فهم عمیق (مصطفوی، ۱۳۶۵: ۱۲۳/۹)؛ ۳. فهم مراد متکلم (ابن قیم جوزی، ۱۴۱۸: ۲۱۹/۱)؛ ۴. فهم امور خفیه و پنهان، نه امور جلی و واضح (زهیر، ۲۰۰۴: ۶).

دانش اصول، محصول یک ضرورت تاریخی است (صدر، ۱۴۰۱: ۵۱) و فرقی نمی کند این ضرورت به دلیل کم بودن منابع یا ادله تشریحی باشد (کرکی عاملی، ۱۹۷۷: ۲۳۴-۲۳۳) و یا به سبب روشمند و سیستماتیک کردن مواجهه با منابع تشریح. (سید مرتضی، ۱۳۶۳: ۲/۱؛ صدر، ۱۴۰۱: ۵۱).

تعریف مشهور علم اصول، این است: «هو العلم بالقواعد الممهدة لاستنباط الاحکام الشرعية» (کرکی عاملی، ۱۹۷۷: ۲۳۵؛ رشتی، بی تا: ۳؛ میلانی، ۱۴۲۳: ۳۹/۱)؛ همین تعریف نیز جامعیت و مانعیت نداشته^۴ و مورد نقد بوده است (میلانی، ۱۴۲۳: ۳۹/۱ و ۴۸).

پاره‌ای از اصولیان، با پذیرش چهارچوب مفهومی، آن را علم دانسته‌اند و برخی دیگر آن را صنعت به شمار آورده‌اند (آخوند خراسانی، ۱۳۹۱: ۲۲۳/۱)؛ برخی نیز بین علم خواندن آن و صنعت دانستن آن مرددند (محقق داماد، ۱۳۹۰: ۴۲/۱). برخی آن را «علم به قواعد» (علامه حلی، ۱۴۳۱: ۶۳/۱؛ شعرانی، ۱۳۷۳: ۴؛ قمی، ۱۳۷۸: ۵؛ اصفهانی، ۱۳۶۳: ۹؛ اصفهانی، بی تا: ۹۷/۱؛ رشتی، بی تا: ۲۶ در اهل سنت: تفتازانی، ۱۴۱۹: ۵۱/۱؛ شوکانی، ۱۴۱۸: ۴۴/۱)، برخی دیگر آن را «علم به ادله» (سید مرتضی، ۱۳۶۳؛ الدوالیبی، ۱۴۱۵: ۲۲) و دیگرانی نیز آن را «علم به طرق فقه» (محقق حلی، ۱۴۰۳: ۴۷/۱؛ فاضل تونی، ۱۴۱۲: ۵۹؛ الزحیلی، ۱۴۰۶: ۲۴/۱؛ و النمله، ۱۴۲۰: ۲۹/۱) دانسته‌اند. در این میان، برخی اصولیان معاصر، با حذف قید استنباط، دانش اصول را این گونه تعریف کرده‌اند: «هو العلم بالعناصر المشتركة

فی الاستدلال الفقہی خاصۃ التی یستعملها الفقیه کدلیل علی الجعل الشرعی الکلی» (صدر، ۱۴۱۷: ۳۱/۱).

اصول نسبت به فقه، دانشی پسینی است و در دامن آن، تولد و رشد پیدا می‌کند، اما اکنون از چنان جایگاهی برخوردار است که به نظر برخی بزرگان اصولی و فقهی معاصر، «من لا اصول له لا فقه له» (حسنی، ۱۳۸۵: ۳۱۳/۱).

این دانش مانند بسیاری از دیگر دانش‌ها با رویکردهای متفاوتی همراه بوده است که بازتاب آن را در فقه‌های متفاوتی که به دنبال داشته، می‌توان دید.

رویکرد (approach) از جنبه خاص به یک موضوع نگریستن است که در عربی معاصر، آن را به «وجهة النظر» می‌نامند؛ مثلاً در تحلیل شکل‌گیری دانش اصول، گاه از منظر تاریخی وارد می‌شویم که این نوع نگاه را «رویکرد تاریخی به تکون علم اصول» می‌نامیم؛ و گاه شکل‌گیری آن را به عنوان یک ضرورت علمی، مبنای ورود به بحث قرار می‌دهیم که از آن به «رویکرد علمی به شکل‌گیری اصول» یاد می‌کنیم.

یا گاهی یک دانش را از منظری خرد و مسأله‌محورانه مطالعه می‌کنیم و دیگرگاه با نگاهی کلان و نظریه‌محور به بحث می‌کشیم که هر یک از این‌ها مبنایی، لوازم و کارکردهایی خاص دارند.

با توجه به تلقی طرح‌شده از رویکرد، می‌توان گفت که دانش اصول از بدو تولد، با دو رویکرد مواجه بوده است که هر یک از آن‌ها زیرمجموعه‌های مختلفی دارند و در ادامه تلاش خواهد شد تا به اجمال به آن‌ها پرداخته شود.

الف) رویکرد یا مدرسه نقل‌گرایان / محدثین و مبانی آن

این رویکرد، از منظری ایدئولوژیک به اصول نگاه می‌کند و دو نحله فکری دارد که افراطیان ایشان، نیازی به دانش اصول نمی‌بینند دانش اصول را دانش التقاطی ای می‌دانند که محصول خلطی اعتقادی است؛ فقیهان معتقد بدان را نیز «فقیهان مروانین» می‌خوانند (جعفریان، ۱۳۹۱: ۲۵).

نقل‌گرایان و محدثان میانه‌رو البته نتوانسته‌اند شأن و جایگاه این دانش را نادیده بگیرند، ولی ایشان اولاً از سیطره آن بر منظومه دانش‌های دینی و غلبه محوری آن بر دانش فقه، و ثانیاً از توسعه کمی و کیفی آن نگرانند. نگرش افراطی همان‌گونه که اشاره شد، اصول را نه تنها ره‌آورد اندیشه‌های سنیان دانسته، در مقام تبیین ماهیت دانش اصول، آن را دانشی

التقاطی می‌داند و می‌گوید: «فأعلم أن علم الاصول ملق من علوم عدة و مسائل متفرقة بعضها حق و بعضها باطل، و وضعه العامة لقلة السنن عندهم الدالة على الاحكام» (کرکی عاملی، ۱۹۷۷: ۲۳۴)؛ بلکه به تشیع و تقیص عالمان اصولی شیعی و متهم کردن آن‌ها به سنی زدگی نیز اقدام می‌کند (فیض، ۱۴۰۱: ۴/۱؛ کرکی عاملی، ۱۹۷۷؛ و بهشتی، ۱۳۹۰).

این رویکرد را می‌توان رویکردی پارادوکسیکال دید؛ چراکه از یک سو، به مبارزه با اصول پرداخته، آن را دانشی مزاحم برای اندیشه‌های شیعی می‌دانند؛ ولی از دیگر سو، نتوانسته‌اند اندیشه‌های خود را از رویکردها و نگاه‌های اصولی پاک کنند.

با توجه به این نگاه به ماهیت دانش اصول، نمی‌توان پیشینه‌ای برای دانش اصول در دوره تشریح و اوایل دوره تفریح رصد کرد؛ چراکه به اعتقاد ایشان: «ولم یکن للشیعة فی أصول الفقه تألیف لعدم احتیاجهم إلیه، لوجود کل ما لا بد منه من ضروریات الدین و نظریاته فی «الاصول» المنقولة عن أئمة الهدی» (کرکی عاملی، ۱۹۷۷: ۲۳۳). رویکرد محدثان که مبتنی بر نگاهی کاملاً ایدئولوژیک به علوم و از جمله، علم اصول است، از ابن جنید به عنوان کسی یاد می‌کنند که نخستین بار این دانش را وارد منظومه دانش‌های شیعی کرده است، و از عمل وی به قیاس سخن می‌گویند (کرکی عاملی، ۱۹۷۷: ۲۳۳).

معتقدان به این رویکرد - محدثین - که تلاش داشته‌اند باریک‌ترین راه‌های ورود نگاه اجتهادی به شریعت را نیز ببندد (فیض کاشانی، ۱۳۸۷: ۷-۲۶؛ کرکی عاملی، ۱۹۷۷: ۲۳۳-۲۳۴) و دانش اصول را دارای بیش‌ترین خبط و خلاف و اکثر مباحث آن را به هذیان شبیه دانسته‌اند (کرکی عاملی، ۱۹۷۷: ۲۳۴)، سه اشکال عمده به اصول دارند که مبانی ایشان را نیز نمایان می‌کند: ۱. اصول، دانشی التقاطی است و چون این‌گونه است، نمی‌تواند روشی برای استنباط باشد (همان)؛ ۲. این دانش بر عقاید اهل سنت استوار شده و نمی‌تواند در فقه شیعی جواب‌گو باشد (همان: ۲۳۳)؛ ۳. استغنائی شیعه از این دانش؛ بنابراین اشکال، محدثان می‌گویند با توجه به دو اشکال فوق و وجود روایات فراوان، ما نیازی به دانش اصول نداریم (همان؛ سیستانی، ۱۴۱۴: ۱۱).

ایشان معتقدند دانش اصول بیش از آن که بر یقینات و قطعیات استوار باشد، در بستر ظنون، آرام گرفته و این وضعیت بدان منجر شده است که بسیاری از قواعد اصولی، در مخالفت با روایات متواتر از ائمه، شکل بگیرند. شاید دو مبنای ۲ و ۳ به ویژه شکل‌گیری و حیات سنی این دانش، مهم‌ترین مبنای عدم نیاز بلکه نفی هر گونه پرداختن به این دانش را

در اندیشه‌های محدثان شکل داده است. در نظر ایشان، این وام‌گیری و دست‌نیاز گشودن، با مبانی مهمی همچون کفایت بهره‌گیری از آموزه‌های ولایی در اندیشه‌های شیعی، در تعارض و ناهمخوان است (کرکی عاملی، ۱۹۷۷: ۲۸). این رویکرد، خود حالتی نسبی داشته، مصادیق چندگانه‌ای نیز به همراه دارد. در این رویکرد، گاهی ما با پاره‌ای اندیشه‌های افراطی مواجهه که به نفی مطلق نیاز به اصول می‌رسند؛ در حالی که پاره‌ای از معتقدان به این رویکرد، ضمن آن‌که از برآمدن این دانش بر اندیشه‌هایی غیرشیعی سخن می‌گویند، ولی به بهداشتی کردن و پالایش آن از برخی مباحث معتقدند.

رویکرد یا مدرسه عقل‌گرایان/اصولیان و مبانی آن

رویکرد اصولیان که آن را «رویکرد عقلی و اجتهادی» نیز می‌نامند، معتقد است که دانش اصول در دامان فقه متولد و رشد کرده است؛ اما پس از مدتی، فقه چنان به آن گره خورد که دیگر نمی‌توان بدون آن، فقهی منقح، روشمند و کاربردی داشت. این رویکرد، معتقد است که از جمله مبانی لزوم پردازش دانشی چون اصول، علاوه بر نیاز عقلانی فهم گزاره‌های دینی ناظر به احکام شرعی به دانشی متدیک و روشمند، دعوت امامان شیعه به لزوم اتخاذ این رویکرد در هنگام مواجهه با متون دینی است. به اعتقاد رویکرد اصولی، اندیشه و بسیاری از مسائل اصولی، نه تنها پیشینه کهنی در آموزه‌های شیعی دارد، بلکه مورد توجه امامان شیعی و شاگردان ایشان نیز بوده است. معتقدان به این رویکرد، با اشاره به برخی روایات (حر عاملی، ۱۴۱۶: ۸/۵۱۷ و ۵۱۸، ح ۲) که در آن‌ها قواعدی اصولی بیان شده و با یادآوری این نکته که برخی از تک‌نگاری‌های اصحاب امامانی همچون امام باقر و امام صادق (ع) (سید حسن صدر، ۱۴۰۱: ۳۱۰) نشان روشنی از این اهتمام و توجه است، می‌نویسند: «ان وجود القواعد الاصولیة نفسها فی النصوص و الروایات... یؤکد لنا انبثاق هذا العلم من منبعه الصافی و هم اهل البیت (ع)» (سیستانی، ۱۴۱۴: ۱۳).

این رویکرد معتقد است شکل‌گیری جریان جدی لزوم اهتمام به اصول و تلاش در تبیین و تدوین سرفصل‌های آن به اوایل دوره تفریع فقه شیعی بازمی‌گردد که کسانی همچون ابن جنید اسکافی، ابن عقیل عمانی و شیخ مفید آغازگر آن بودند و سید مرتضی در «الذریعة الی اصول الشریعه» آن را به فرجام می‌رساند. در واقع، سید مرتضی در این کتاب تلاش می‌کند تا مرزهای این دانش را روشن و به تعبیر خویش، از برخی مرز شکنی‌ها و قلمرو



ناشناسی‌ها جلوگیری کند. سید مرتضی می‌نویسد: «قد وجدت من افراد فی اصول الفقه کتاباً - و ان کان قد اصاب فی کثیر من معانیه و اوضاعه و مبانیه - قد شرد من قانون اصول الفقه و اسلوبها و تعداها کثیراً و تخطاها...» (سید مرتضی، ۱۳۶۳).

البته رویکرد اصولیان مکاتب فراوانی دارد که برخی از آن‌ها به همنشینی با رویکرد محدثان متهم‌اند.

ب) روش‌شناسی دانش اصول و مبانی آن

همان‌گونه که اشاره شد، رویکردهای اصولی نیز روش‌های مختلفی دارند. این روش‌ها ذیل سه عنوان قابل پیگیری است که ضمن اشاره به آن‌ها، تلاش خواهد شد تا بخ مبانی آن روش‌ها نیز اشاره شود.

روش نقل‌گرایانه

روش نقل‌گرایی که سابقه‌ای کهن دارد و معتقدان به آن، تلاش کردند تا آن را به عصر حضور امامان نیز برسانند (استرآبادی، ۱۴۲۴: ۴۰ و ۱۳۵؛ دانش‌نامه‌شاهی: ۱۷؛ و بحرانی، ۱۴۰۵: ۱/۱۷۰) بر نصوص تمرکز دارد و از کفایت این نصوص برای نقشه‌راه سخن می‌گویند. این روش که در عصر ائمه از ویژگی‌هایی همچون بسیط بودن مسائل و موضوعات آن، سهولت پردازش آن و مبتنی بودن بر املائات ائمه برخوردار بود (علی‌پور، ۱۴۳۱: ۸۹-۹۰)، در گذر زمان، تن به تحولاتی داد که آن را به روش اصولیان نزدیک کرد؛ به گونه‌ای که می‌توان از تولد روش اجتهادی/اصولی از بطن این روش سخن گفت.

این روش را که عالمان اهل سنت نیز آن را اولین روش شکل‌گرفته دانسته‌اند و از آن به «مدرسه حجاز» یاد می‌کنند (محمد اسماعیل، ۱۴۳۱: ۳۷)، ویژگی‌هایی همچون اهتمام به نقل را - هرچند نقل مشهور نباشد - از مبانی این روش دانسته‌اند (همان: ۳۸).

همان‌گونه که اشاره شد، اصول از دل فقه بیرون آمد و به عنوان یک دانش آلی، در خدمت فقه بود. همین حضور تبعی و آلی، عامل مهمی شد تا نقل‌گرایان که اولاً آماده پذیرش این زایش نبودند، و ثانیاً تلاش داشتند آنچه در حرکت تدریجی دانش‌های دینی رخ می‌دهد را ایدئولوژیکال ببینند، تلاش فراوانی کنند تا از توسعه کمی - توسعه در قلمرو اصول - و توسعه کیفی - افزایش سرفصل‌های - آن جلوگیری کنند.

البته این تنها نقل‌گرایان نبودند که از توسعه قلمرو اصول، ممانعت کردند، بلکه

عقل‌گرایان نیز اگرچه ممانعتی تئوریک نداشتند؛ تلاشی هم برای توسعه فِلمرو این دانش به دیگر دانش‌های متن‌محور و نص‌گرا انجام ندادند. گویی اینان نیز از استقلال دانش اصول از فقه، واهمه داشتند.

اصولیان اهل سنت که از روش نقل‌گرایان به «طریقه الاحناف» یاد می‌کنند، مانند نقل‌گرایان شیعی، اصول را دانشی کاملاً در خدمت فقه می‌دانند و معتقدند که این دانش متناسب با نیازهای فقه، توسعه و ضیق پیدا می‌کند (سلقینی، ۱۹۹۶: ۳۶).

این روش بر این نکته، استوار است که قواعد و مسائل اصولی از خلال فروع فقهی متولد شده، رشد پیدا می‌کنند. یکی از صاحب‌نظران معاصر در تبیین روش حاکم بر این رویکرد می‌نویسد: «فکانهم - اصولیوالحنفیه - استقرءوا الفروع ثم وضعوا لها القواعد» (همان). از لوازم این روش، حضور فراوان فروعی است که اصول ایشان را به فقه بسیار نزدیک می‌کند (همان).

۲. روش عقل‌گرایانه

مروری بر روش استقلالی در اصول (روش متکلمان یا روش اجتهادی)

یکی از روش‌های مهم در طرح مباحث اصولی، روش عقلی و نظری است. این روش - که از آن به روش متکلمان یاد می‌شود - در منابع مرتبط با دانش اصول، تلاش داشته مباحث اصولی را به صورت کاملاً مستقل از فقه و یا هر دانش دیگری مطرح کند؛ و مباحث آن، وام‌دار مذهب فقهی خاصی نیز نباشد؛ ولی آیا در این امر توفیق داشته است یا خیر، بحثی قابل پیگیری است.

برخی صاحب‌نظران در تبیین این روش گفته‌اند: «الاتجاه النظری الذی لا يتأثر بفروع ای مذهب... بل کان اکبر همه هو کیفیة انتاج القواعد سواء خدم ذلك مذهب ام لا» (ابن‌تلمسانی، ۱۴۱۹: ۲۷/۱).

یکی از فقیهان معاصر به این اشاره دارد که در این روش، دانش اصول فقه، ترازو و قانون کلی‌ای است که در هنگام استنباط باید مورد توجه قرار گیرد و می‌نویسد: «وامتازت کتب الامامیة فی اصول الفقه بهذا الاتجاه منذ تدوین اصول الفقه فی القرن الثانی الی یومنا هذا» (سیحانی، ۱۳۸۶: ۷۵-۸۵).

این سخن با این اطلاق، البته محل تأمل است؛ چراکه پاره‌ای از سرفصل‌های اصول فقه شیعی، چنان با آموزه‌های مذهبی گره خورده‌اند که نه تنها فرامذهبی نیستند، بلکه

برخی نحله‌های درون مذهبی را نیز پوشش نمی‌دهند. اصول فقه شیعی در دامان تراش شیعی و یا دست‌کم پس از بومی‌سازی شدن آن، در تداوم فقه شیعی، حیات و حرکت داشته است؛ و این حیات تبعی، پاره‌ای از مباحث آن را نیز ایدئولوژیک کرده است. روشن است که از این اصول، فقه درون مذهبی زیدی نمی‌تواند سیراب شود تا چه رسد به فقه بیرون مذهبی حنبلی که نه تنها در مبانی متفاوت است که از نظر شکلی نیز با امامیه تفاوت دارد.

این روش اصولی که در برخی تقسیمات، آن را «طریقه المتکلمین» و «روش اجتهادی» نیز می‌نامند، ناظر به بعد نظری و استدلالی مباحث اصولی است. روش متکلمان در این که بر استدلال و برهان و... استوار گردد، اگر توفیق داشته، ولی در مرز کشیدن بین فقه و کلام، توفیقی نداشته است. پاره‌ای از علل این ناکامیابی شاید به منابع این روش اصولی بازگردد.

اصولیان معتقد به این روش، علم کلام را یکی از منابع مهم خود دانسته‌اند؛ (غزالی، ۱۴۱۹: ۵۹) به گونه‌ای که غزالی در گزارش آن می‌نویسد: «غلبه علم کلام بر طبیعتشان سبب شده که پاره‌ای مباحث کلامی در آن وارد شود» (غزالی، ۱۴۳۳: ۱/۴۲). این گزارش ناقدانه غزالی، می‌تواند مبنایی برای حرکت به سمت و سوی دانش نوپیدای «فلسفه علم اصول» باشد؛ و تلاش کرد که این سنخ از مباحث را که شأن مقدماتی دارند، از اصول، خارج سازد و در آن جا مطالعه کند.

۳. روش تلفیقی

در این روش که آن را «روش متأخرین»^۵ نیز نام نهاده‌اند، برخی اصولیان با نگاهی انتقادی به نقاط ضعف و قوت دو روش پیشین، تلاش کرده‌اند تلفیقی از آن دو روش را محور مواجهه خود با مباحث اصولی قرار دهند. یکی از نویسندگان معاصر با اشاره به این روش که در میان معاصران از اقبال بیش‌تری برخوردار بوده، می‌نویسد: «برخی عالمان با دیدن مزایای دو رویکرد پیشین، در مسیر تدوین دانش اصول با توجه به رویکرد گذشته گام نهادند...» (سلقینی، ۱۹۹۶: ۳۸).

در میان اهل سنت، آن گونه که ابن خلدون گزارش کرده، اولین کسی که به این روش اصول را بازتاب داده است، ابن ساعاتی از فقهای حنفی است. وی می‌نویسد: «وجاء ابن الساعاتی من فقهاء الحنفية فجمع بين كتاب «الاحکام» و كتاب «البرزدوی» فی الطریقتین

و سَمی کتابه ب «البدائع» (ابن خلدون، ۱۴۱۳: ۱/۴۸۸). ۶

ابن ساعاتی خود در ترسیم این روش، در مقدمه کتابش نوشته است: «لخصته من کتاب الاحکام و رصعته بالجواهر النقیة من اصول فخر الاسلام فانهما البحران المحيطان بجمیع الاصول الجامعان لقواعد المعقول و المنقول؛ هذا حارٍ للقواعد الكلية الاصولية و ذاک مشمول بالشواهد الجزئية الفرعية» (ابن ساعاتی، ۱۴۲۵: ۴۹).

ج) آسیب شناسی رویکردها و روش های اصولی

آنچه در مورد هست های رویکردی و روشی دانش اصول بیان شد، گزارشی اجمالی بود و معلوم است در این اندک، نه تلاش بر ترسیم حیات کلی آن دانش بود و نه تلاش در استقصای تمام سرمایه این دانش.

این رویکردها و روش ها، نیازمند بازخوانی مجدد و نگاه نقادانه اند. نگاه انتقادی به این دانش، آسیب های آن را تبیین می کند تا از این راه بتواند گامی به سوی توسعه و تحول آن بردارد. (هاشمی شاهرودی، ۱۳۹۱: ۱/۲۷).

۱. آسیب شناسی رویکرد محدثان به اصول

رویکرد نقل گرایی به دانش اصول که عملی پارادوکسیکال است، همان گونه که اشاره شد، رویکردهای حداکثری و حداقلی دارد. رویکرد حداکثری آن که در شکل اخباری گری افراطی ظهور یافت، دوام و قوام چندانی نیافت؛ گرچه شکل اعتدالی یا حداقلی آن، همچنان حضور دارد.

محدثان، رویکرد اصولی خویش را بر چند مبنای مخاطره آفرین استوار می دانند: الف) نص محوری در اصول و اکتفا به قواعد و اصول منصوص؛ ب) تلازم توسعه اصول بانفی نیاز به معصوم؛ ج) استواری اصول بر اندیشه عدم نیاز به سنت؛ و د) استواری اصول بر تئوری فراوانی تشابه نصوص و... (کرکی عاملی، ۱۹۷۷: ۳۰۴؛ جعفریان، ۱۳۹۱: ۷۰ به بعد).

پرداختن تفصیلی به این مبانی و نقد و بررسی آن ها با توجه به نقدهای فراوانی که بر اندیشه ها و آموزه های اخباریان، به ویژه در میان معاصران، اتفاق افتاده، ضرورتی توجیه پذیر ندارد؛ به همین جهت، بدان ها پرداخته نشد. (برای آشنایی با نقدها ر. ک به: جعفریان، ۱۳۹۱؛ محسنی، ۱۳۷۱؛ و بهشتی، ۱۳۹۰).

۲. آسیب‌شناسی رویکرد عقل‌گرایان به اصول

آسیب‌شناسی رویکردهای اصولی، چندی است مورد توجه و عنایت اصحاب فکر قرار گرفته است که این آسیب‌ها را می‌توان ذیل دو عنوان کلان قرار داد: آسیب‌های شکلی و آسیب‌های محتوایی.

الف) آسیب‌های شکلی در رویکردها و روش‌های اصولی

آسیب‌های شکلی را اموری ساختاری تشکیل می‌دهند که خود را در تبویب و تنظیم، زبان و ادبیات، کمیت و میزان پردازش مباحث، تقدیم و تأخیر مسائل و اموری از این است، تشکیل می‌دهند که در ادامه به نمونه‌هایی از این موضوعات، پرداخته شده است.

۱. ضعف ساختاری یا نبود نظم منطقی در چینش مباحث

ساختار و نظم منطقی یک علم، از مسائل مهمی است که هم بر جنبه دانشی آن علم تأثیر ژرفی دارد و هم در پذیرش و اقبال آن علم، تأثیرگذار است.

صاحب‌نظران معتقدند دانش اصول موجود، آسیب‌هایی دارد که یکی از آن آسیب‌ها، اشکالات ساختاری و نظم مورد نقد آن است (لاریجانی، ۱۳۹۳: ۴/۱). یکی از صاحب‌نظران معاصر در ترسیم این نکته، نوشته است: «بر حسب پاره‌ای از تقسیم‌بندی‌های مباحث و مسائل علم اصول، بحث مقدمه واجب، ... یا بحث ضد، ... جزو مباحث لفظی علم اصول به حساب می‌آید و بر حسب تقسیم‌بندی‌هایی دیگر، جزو این مباحث محسوب نمی‌شود. نیز به مقتضای پاره‌ای از تقسیم‌بندی‌ها بعضی از بحث‌هایی که به وضع یا استعمال یا دلالت الفاظ مربوط می‌شوند، مانند بحث‌های راجع به حقیقت وضع، هویت واضع تعابیر زبانی، وضع تعین و وضع تعینی، اقسام وضع، معنای حرفی، استعمال حقیقی و استعمال مجازی، تبعیت دلالت از اراده متکلم، علامات حقیقت و مجاز، اصول لفظی (مانند اصالت حقیقت، اصالت عموم، اصالت اطلاق، اصالت عدم تقدیر، و اصالت ظهور)، و مترادف و اشتراک؛ در زمره‌ی مباحث لفظی علم اصول محسوب می‌شوند؛ و به مقتضای تقسیم‌بندی‌هایی دیگر؛ در این زمره به حساب نمی‌آیند (ملکیان، ۱۳۸۸).

یکی از فقیهان معاصر نیز با اشاره به آسیب‌های شکلی اصول موجود، می‌گوید: «علم اصول از نظم منطقی برخوردار نیست و چینش مباحث آن، مشوش است و کسی جرأت ندارد در این زمینه بحث کند؛ باید پیرایش شود و مطالبی که مربوط به این علم نیست

حذف و آنچه نیاز است، در این علم باشد را به آن بیافزاییم» (مکارم شیرازی، انجمن اصول فقه). ایشان آن گاه با ذکر مصادیقی از این بی نظمی، می گویند: «برخی مباحث در باب الفاظ وارد شده که به این علم ربطی ندارد؛ بحث مقدمه واجب یک مبحث عقلی است، نه لفظی، اجتماع امر و نهی، یک بحث عقلی است؛ به همین دلیل، اسم این ها را استلزامات عقلی گذاشته اند؛ طلب و اراده، بحث فلسفی است؛ قواعد فقهی از جمله قاعده لاضرر و قاعده تجاوز، علم جداگانه ای هستند (لاریجانی، ۱۳۹۳: ۴/۱).

این بی نظمی، در بیان دیگر صاحب نظران نیز بازتاب داشته است؛ یکی از ایشان می گوید: «قواعدی که آن ها را به شارع نسبت می دهیم، مانند استصحاب، برائت و قواعد تعادل و تراجیح و قواعدی که قواعد عام استناد به شارع است، در علم اصول، این دو به هم آمیخته شده اند» (اسلامی، ۱۳۷۸: ۳۲۵).

۲. زبان اصول

دیگر آسیب شکلی که برخی صاحب نظران به آن اشاره کرده اند، زبان به کار رفته در دانش اصول است. زبان یک علم، در حرکت و دوام آن و در اقبال به آن علم، بسیار تأثیرگذار است.

برخی زبان اصول را زبانی پیچیده دانسته، آن را عاملی برای مهجوریتش می دانند و می گویند: «همین تعقید» خیلی ها را از اصول دور کرده است (حسنی، ۱۳۸۵: ۱۵۰/۲). یکی از فقیهان معاصر که مخالف طرح آسیب هایی همچون «تورم اصول» است، این آسیب و پاره ای از آسیب ها را زائیده زبان اصول می داند که پیچیدگی دارد و به عدم فهم منجر شده است. ایشان معتقدند: «شاید مشکل، در نفهمیدن باشد که دلیل آن، یا پیچیده بودن الفاظ است یعنی طوری حرف زده اند که محتوا را نمی توان فهمید؛ یا این که مطالب سنگین و راقی است...» (حسنی، ۱۳۸۵: ۲۸۶/۱).

این نکته دست کم در متون اصلی و حاکم بر نظام آموزشی اصول، انکارناپذیر است. یکی از مترجمان احوال و آثار مرحوم آخوند، در اشاره به شیوه خاص تدریس و تألیف وی می نویسد: «کان له مسلک خاص بتدریس علم الاصول افترق به عن معاصریه و سابقیه و کتب فیه کتاب ملوءها التحقیق الا انه (قده) اختار تعقید عبارتها و یراه فناً امتاز به...» (حرزالدین، ۱۴۰۵: ۳۲۳/۲). این تعقید، چنان است که برخی آرزو کرده اند ای کاش مرحوم آخوند، این متن را به برخی شاگردان خوش قلم و مبرزشان می دادند تا این تعقید را برطرف می کردند (آخوند خراسانی، ۱۳۹۱: ۱۸۹/۱).



یکی دیگر از آسیب‌های مطرح در دانش اصول، افراط‌گرایی (منتظری، ۱۴۱۵: ۲) در طرح پاره‌ای از فروع یا مباحث اصولی است که تعبیر «تورم علم اصول» (خمینی، ۱۴۱۸: ۳/۷۸۹؛ حسنی، ۱۳۸۵: ۱/۲۹۵؛ لاریجانی، ۱۳۹۳: ۲۱) را در این باره به کار می‌برند. به نظر می‌رسد تورم اصول، محصول نکاتی چند است که دو نکته مهم آن عبارتند از: الف) ورود به پاره‌ای مباحث که در حکم پیش فرض‌ها یا اصول موضوعه هستند (سیدمرتضی، ۱۳۶۳: ۱/۲-۳)؛ ب) تبیین و تنقیح پاره‌ای از مباحث اصولی به شیوه و روش افراطی (منتظری، ۱۴۱۵: ۷-۸). ورود به مباحث تورم‌زدایی از اصول، دغدغه بسیاری از اصولیان (ملکی، بی‌تا: ۵) و صاحب‌نظرانی است که معتقدند این دانش باید چالاک و کارا باقی بماند. این آسیب که گفته می‌شود اولین بار، فقیه و اصولی معاصر آیت‌الله بروجردی آن را مطرح کرد، یکی از شاگردان و مقرران اصول ایشان، این گونه به تصویر کشیده است: «و کم قد صنف فیہ الاعاظم و الاجلاء من علمائنا الامامیة، فرتبوا فصوله، و نقحوا مسائله، و شیدوا أركانہ و دعائمہ، و لکنہ بمرور الزمان، قد تغذی بعروقه المتشعبۃ من سائر العلوم المشتتة، بحيث قد أفرط فیہ الباحثون، و کبر حجم الکتب المؤلفۃ فیہ» (منتظری، ۱۴۱۵: ۷-۸).

این افراط در طرح مسائل اصولی، تبعات منفی‌ای به دنبال داشته است که از آن جمله می‌توان از به سایه رفتن مهم‌ترین مسائل اصولی سخن گفت. ایشان، این پیامد منفی را این گونه به تصویر کشیده است: «۱. اصلی‌ترین و مهم‌ترین مسائل اصولی که مبتلا به نیز هستند، در میان دیگر مسائل گم شده، به گونه‌ای که اطلاع یافتن از آن، به سختی امکان‌پذیر است. ۲. مسائل کم‌اهمیت چنان تفصیل یافته‌اند که برخی مسائل پراهمیت مجمل و غیرمنفح‌رها شده‌اند» (همان).

تورم اصول به تعبیر برخی فقیهان معاصر، تنها در کاستن مسائل و موضوعات نمود پیدا نمی‌کند، بلکه «روش‌ها نیز به اصلاح احتیاج دارند» (حسنی، ۱۳۸۵: ۱/۲۹۵). این جنبه تورم‌آفرینی در اصول، همان است که پاره‌ای از اصولیان و فقیهان معاصر بدان اشاره داشته‌اند (خویی، ۱۴۱۹: ۱/۱۴۲؛ و خمینی، ۱۳۷۳: ۱/۳۱۷). ایشان گاه در ذیل یک مسأله، بر دیگران خرده گرفته‌اند که اطاله کلام داده‌اند و نیازی بدان نیست (خویی، ۱۴۱۹: ۱/۱۴۱)؛ یا گفته‌اند که در این بحث ثمره‌ای نیست که بخواهد به تفصیل برگزار شود (همان)؛ و دیگر گاه، با اشاره به لزوم تفکیک مباحث و موضوعات اصولی تأثیرگذار بر

استنباط و غیر مؤثر در آن و همچنین مسائل تأثیرگذار در کل فقه و مباحث تأثیرگذار در فروع اندک می‌گویند: «انی قد ترکت البحث فی هذه الدورة عن الادلة العقلية مطلقا لقلّة فائدتها مع طول مباحثها.» (خمینی، ۱۳۷۳: ۳۱۷/۱، پانویس).^۸ این صاحب نظران، فضلا و علما را نیز توصیه می‌کنند که «و یترکوا ما لافائدة فقهية فيه من المباحث و یصرفوا همهم العالی فی المباحث لمفيدة الناتجة» (خمینی، ۱۳۷۳: ۳۱۷/۱). این آرا و اقوال در بردارنده نکته مهمی است که عبارت است از وجود پاره‌ای مباحث اصولی در اصول فقه موجود که هیچ ثمره فقهی‌ای بر آن‌ها مترتب نیست.

یکی از بزرگان معتقد به این رویکرد، راهکار حل این مشکل را این گونه تصویر می‌کند: «فطالب العلم و السعادة لابد و ان یشغل بعلم الاصول بمقدار محتاج الیه؛ و هو ما یتوقف علیه الاستنباط و یتترک فضول مباحثه او یقلله...» (خمینی، ۱۳۸۵: ۹۷/۲-۹۸). معتقدان به تورم اصول، مصادیقی را نیز به عنوان نمونه‌های این تورم نشان داده‌اند که پاره‌ای از آن‌ها را می‌توان در این منابع ملاحظه کرد (خمینی، ۱۴۱۸: ۴۱۵/۸ و ۴۶۲؛ و آخوند خراسانی، ۱۳۹۱: ج ۱/۲۳۷).

ب) آسیب‌های محتوایی در رویکردها و روش‌های اصولی

۱. اصول فقه و محدودیت قلمرو آن

یکی از آسیب‌های اصول فقه موجود محدود، بودن قلمرو آن است. این محدودیت در قلمرو، از دو منظر قابل بحث است که عبارتند از: محدودیت مذهبی و محدودیت دانشی. دانش اصول هم در شیعه و هم در اهل سنت، در دوران شکل‌گیری و تدوین، تعاملی آشکار و نهان داشته‌اند (ذویب، ۲۰۰۹: ۹۷)، ولی اصولیان بعدی شیعی، از یک سو به دلیل ناتوانی پاره‌ای از سرفصل‌های اصول اهل سنت در تأمین اهداف دانش اصول و ناتمامی پاره‌ای از آن سرفصل‌ها در تأمین دغدغه‌های شارع، و از سوی دیگر هجمه فراوان نص‌گرایان و ظاهریان شیعی به این دانش و وارداتی خواندن آن، تلاش کردند تا به استقلال بیندیشند و دانش اصول را ایدئولوژیک و مذهبی، تعریف کنند. محدودیت مذهبی از یک سو و محدودیت دانشی از سوی دیگر، اصول را در حصاری قرار داد که پاره‌ای از تقیصه‌های مورد اشاره در این نوشته را به همراه داشت.

محدودیت دانشی آن، به موضوع اصول برمی‌گردد که «ادلة الفقه» دانسته شده است. این کاستن از قلمرو کارایی علم اصول و آن را تنها خادم فقه قرار دادن، یکی از آسیب‌های



محدودیت مذهبی دانش اصول نیز که می‌توان آن را از جمله بازتاب و پیامد اشکالات و حملات تند و تیز برخی اخباریان دانست، خود را در حذف پاره‌ای سرفصل‌ها نشان داد که در دیگر مذاهب به عنوان مباحث اصول مطالعه می‌شوند. یکی از فقیهان مفسر در اشاره به نقیصه محدودیت مذهبی می‌گوید: «شاطبی حدود صد صفحه درباره شرایط و نحوه استخراج معنای عام - که همان بطن است - بحث می‌کند... الان در اصول ما این گونه مباحث وجود ندارد» (حسنی، ۱۳۸۵: ۱/۲۴۷).

۲. اصول و مدیریت ناصواب تعامل آن با سایر دانش‌ها

یکی از سرفصل‌های اساسی‌ای که در فلسفه مضاف دانش‌هایی مثل اصول و فقه مورد بحث قرار می‌گیرد، ترابط این دانش‌ها با علوم دیگر است. اصل تعامل دانش‌ها و ترابط منطقی آن‌ها بحثی روشن است؛ اما آنچه اهمیت دارد، مدیریت این ترابط و تعامل است. دانش اصول با علوم چند، از جمله کلام، ادبیات، فلسفه و... در ارتباط و تعامل بوده است که یا عاملی برای زیاده‌نویسی شده^۹ و یا به اعتقاد پاره‌ای از صاحب نظران تورم را به دنبال داشته است (حسنی، ۱۳۸۵: ۱). ترابط اصول و فلسفه و کلام، گاه آن چنان گسترده و غیرروشنمند بوده که دانش اصول را با مشکل مواجه کرده و آسیب‌هایی چند را به دنبال داشته است؛ و دیگر گاه نیز چنان کم‌رمتی بوده که نیازی را برطرف نمی‌کند (لاریجانی، ۱۳۹۳: ۶). این آسیب که مورد اشاره پاره‌ای از اصحاب نظر نیز قرار گرفته (سید مرتضی، ۱۳۶۳: ۱/۲-۴؛ تبریزی، ۱۳۷۲: ۳-۵؛ و سیستانی، ۱۴۱۴: ۶۱-۶۳ و...)، خلط مباحث فلسفی با اصول است که در اصول معاصر، به صورتی برجسته نمایان شده است؛ از جمله سرفصل‌های این خلط‌ها را می‌توان مواردی همچون اعتباریات، طلب و اراده، و اراده تکوینی و تشریحی دانست (موسوی، ۱۴۲۶: ۲۳۱-۲۸۲).

یکی از صاحب نظران با اشاره به این آسیب می‌نویسد: «مایه شگفتی است که بزرگان دانش اصول، خود را دچار مسائل دشواری ساخته‌اند که به کلی از مسائل اصولی به دور است و بیگانه؛ و فهم آن‌ها بر پژوهشگران سنگین است تا چه رسد به کسانی که با دانش‌های اعتباری سروکار دارند (این مشکل) به اندک مناسبت شکلی و محتوایی اتفاق افتاده. واژه «امر» به معنای «طلب» ذهن و فکر اصولیان را به سوی بحث پردامنه طلب و اراده کشانده و واژه «اراده»، ایشان را به سمت بحث اراده تکوینی و تشریحی برده و در نهایت، سر از جبر و اختیار در آورده است» (خمینی، ۱۴۱۸: ۱/۲۳۲).

پرتال جامع علوم اسلامی

آبشخور این آسیب را یکی از صاحب نظران، در رابطه تنگاتنگ شیخ انصاری و ملاحادی سبزواری و تداوم این رابطه را در بازتاب یافتن برخی از آن موارد توسط آخوند در «کفایه» دیده است و ضمن اشاره به این تعامل ها، از ورود اندیشه های فلسفی قابل نقد ملاحادی سبزواری به اصول یاد می کند و می گوید: «قضایای حقیقیه و خارجییه، دقیقاً همان تعریفی است که حاجی سبزواری در منطق منظومه و در فلسفه منظومه ارائه کرده است... که خود حاجی مورد انتقاد قوی گرفته که حرف شیخ رئیس را درست منعکس نکرده» (محقق داماد، ۱۳۹۰: ۲۲).

۳. انفصال اصول از واقع

یکی از آسیب های دیگر دانش اصول، فاصله گیری از واقعیت های پیرامونی و به عبارتی، عدم همراهی با تحولات عصری است. یکی از اندیشمندان معاصر که به این امر توجه کرده، در تصویر این فاصله می نویسد: «اتخاذ الحجة العقلانية بعد الفحص و الرجوع بالأدلة امر لابد وان يكون على وجه ايدن العقلاء و دأب ارباب الحقوق و العارفين بقوانين عرفية و اصحاب النظر و الفكرة في المسائل الاجتماعية و غيرهما... فالتطرف الوحيد في زاوية بيته العتيق ولو بمراجعة كتب اهل الخبرة و الأجتهد غير كاف ظاهراً في اتخاذ الحجة...» (خمینی، ۱۴۱۸: ۳/۶۹۶-۶۹۷). دست یافتن به حجت افزون بر جست و جو و کاوش در دلیل های شرعی، به این نیاز دارد که اصولی، به راه و روش خردمندان و دانشمندان حقوق و کارشناسان فن و آشنایان به مسائل اجتماعی و... اشراف داشته باشد...، بنابراین این تنها راه نیست که در گوشه خانه به پژوهش در نوشته های خبرگان و صاحب نظران پردازد تا به حجت دست یابد.

یکی دیگر از صاحب نظران به این دغدغه از منظر عدم استفاده از تحقیقات اندیشمندان معاصر، اشاره کرده، می نویسد: «مسأله این است که در مباحث الفاظ علم اصول، پژوهش های بسیاری صورت گرفته و کارهای مهمی عرضه شده است؛ ولی متأسفانه در زمان ما این تحقیقات بدون بیان نسبتشان با مباحث اندیشمندان دیگر عرضه می شوند» (لاریجانی، ۱۳۹۳: ۷).

این دغدغه، مورد توجه اندیشمندان سنی نیز بوده است. یکی از ایشان، در اشاره به آسیب های اصولی از جمله به انفصال آن از واقع اشاره کرده، می نویسد: «ان من يطالع كتب اصول الفقه... فکانها کتبت فی عصر واحد و لذلك غابت الاحداث الكبرى التي عاينها الاصوليون» (ذویب، ۲۰۰۹: ۶۹۹).

این آسیب البته با مقداری شدت و ضعف، در همه رویکردها و روش‌های اصولی وجود دارد؛ اگرچه در رویکرد استقلالی یا منهج متکلمین، بیش‌تر می‌تواند ظهور داشته باشد؛ چراکه در رویکرد احناف - یا آلی - چون دانش اصول در تعاملی مداوم با فقه است و از آن اشراب می‌شود، به تبع فقه که نمی‌تواند از واقعیت‌های محیطی فاصله داشته باشد، می‌تواند ارتباط بهتری با واقع برقرار کند.

برخی با اشاره به وجود این آسیب در اصول موجود، عواملی چند را برای آن برشمرده‌اند که از آن جمله می‌توان به توجه نکردن اصولیان به ضرورت‌های استنباطی نوپیدا، نبود تبویبی پیش‌رفته، مهجوریت علم اصول به دلیل محدود شدن آن در حوزه‌های علمیه و عدم تسری آن به محیط‌های علمی بیرونی، و توجه نداشتن به رویکردهای مقارنه‌ای و تطبیقی بین‌دانشی همانند فلسفه زبان و هرمنوتیک و...، در مباحث اصولی، اشاره کرد (علی پور، ۱۴۳۱: ۳۷۶).

۴. دوری اصول فقه از حکومت/ولایت

یکی دیگر از آسیب‌های اصول موجود در شیعه و اهل سنت که قرائتی دیگر از انفصال اصول از واقع است، دوری و بی‌توجهی اصول به حکومت و لوازم آن است. یکی از صاحب‌نظران اصولی معاصر، در تصویر این آسیب با اشاره به دو نوع اصول، اصول استنباطی و اصول ولایی، ضمن اشاره به این‌که اصول موجود شیعه به تبع اصول اهل سنت، اصول استنباطی است و نه ولایی می‌گوید: «اهل سنت، شأن فقیه را استنباط می‌دانستند و به فقیه حق دخالت در امور تعیین حاکم و صلاحیت حاکم و این‌گونه مسائل را نمی‌دادند؛ لذا فقه، استنباطی شد و اصول، اصول فقه استنباطی...، در قرون بعد که شیعه اصول را نوشت، ناآگاهانه اصول فقه استنباطی را نوشت؛ هنوز هم اصول فقه ما استنباطی است و در آن، مسائل ولایی نیامده» (مددی، ۱۳۹۳: ۵۹۹).

ایشان آن‌گاه با اشاره به تفاوت اصول استنباطی و اصول ولایی می‌گوید: «حالا اگر فقه، ولایی بود، اصول چه فرقی با اصول استنباطی می‌کرد؟ طبیعی است که اصول فقه هم ولایی می‌شد و مباحثی که در آن مطرح می‌شد، از این قبیل بود که حاکم چگونه باید انتخاب شود: با بیعت مردم یا با نص؟ معیار مصلحت چیست؟ آیا حاکم می‌تواند حکم الاهی را عوض کند» (همان: ۶۰۸).

این آسیب، محصول جدا شدن فقه و فقیهان از حکومت است. امامان شیعی تلاش کردند با ارتقای شأن فقیهان از صرف افتا، به افتا و ولایت، این آسیب را کنترل کنند؛ اما با



جدی گرفته نشدن آن توسط فقیهان سنی و عالمان شیعی، این آسیب کماکان اصول موجود را همراهی می‌کند (مددی، ۱۳۹۳: ۶۰۷).

نتیجه

از مجموع آنچه در این نوشتار درباره روش‌ها و رویکردهای موجود در اصول گفته شد، این نکته به دست می‌آید که اصول فقه گرچه دانشی پر هیمنه است، از چند منظر نیازمند بازخوانی و بروزرسانی است که عبارتند از: اولی، نیازمند پالایش و پیرایش ساختاری و محتوایی است؛ دوم، ترابط آن با دیگر دانش‌ها نیازمند مدیریت و تنقیح است؛ سوم، به آسیب‌شناسی خویش پردازد تا بتواند خود را با تحولات جهان جدید هماهنگ کند؛ و چهارم، انتظار می‌رود تکلیف خویش را با پاره‌ای از مسائل روشن کند که یا کاربرد کلان و مهمی ندارند یا بیش از حد توسعه یافته‌اند.

یادداشت‌ها:

۱. البته همان گونه که برخی صاحب‌نظران نیز گفته‌اند، ما تک‌گزاره‌ها و یا تک‌قواعد اصولی ای داریم که حتی در زمان خود پیامبر هم مورد اشاره آن حضرت قرار گرفته است (شعرانی، ۱۳۷۳: ۵-۷؛ و شمس‌الدین، ۱۴۱۹: ۲۱).
۲. مثلاً رابطه اصول با دیگر دانش‌ها، علل و عوامل تحولات ساختاری و مکتب‌شناسی اصولی.
۳. البته برخی معتقدند فقه در لغت، یک معنا بیش‌تر ندارد و تفاوت‌ها با توجه به متعلق آن، به وجود آمده است (ر. ک: آخوند خراسانی، ۱۳۹۱: ۱/۲۷).
۴. البته در اصل نیاز به چنین تعریفی، بعضی از صاحب‌نظران به صورت جدی، محل تردید دانسته‌اند و تلاش‌های صورت گرفته را ناصحیح می‌دانند (ر. ک به: تبریزی، ۱۳۷۲: ۵).
۵. نامی است که ابراهیم محمد سلقینی در «المیسر فی اصول الفقه»، ۱۹۹۶: ۳۸ و عادل احد عبدالوجود و علی محمد معوض در «شرح المعالم فی اصول الفقه ابن تلمسانی، ۱۴۱۹: ۱/۳۴»، بر آن نهاده‌اند.
۶. البته کتاب ابن ساعتی «نهایه الوصول الی علم الاصول» است که به «بدیع النظام الجامع بین الکتاب البزدوی و الاحکام» معروف است؛ نه «البدائع» که ابن خلدون نوشته است.
۷. سید مرتضی در نقد نوشته‌های اصولی پیش از خود، بر آن است که این بزرگان، پاره‌ای از مباحث کلامی را وارد اصول کرده‌اند که در حکم اصول موضوعه هستند؛ ایشان به تعریض می‌گویند اگر



این گونه است، باید از حدوث عالم و مباحث ناظر به توحید و نبوت و ... نیز بحث شود (سیدمرتضی، ۱۳۶۳: ۱/۲-۳).

۸. همین نظر را یکی از شاگردان ایشان نیز ابراز کرده، می‌گوید: «درست است که علم اصول با حجم و کمیت امروزی خود مباحث کم کاربرد فراوانی مانند مقدمه واجب دارد» (حسینی، ۱۳۸۵: ۱۸۱/۱).

۹. شعرانی ضمن اشاره تلویحی به این که اصول نیز همانند هر علم دیگری زوایدی دارد، ولی بهانه قرار دادن آن برای نفی نیاز به اصول را غیر قابل قبول می‌خواند (ر. ک: شعرانی، ۱۳۷۳: ۹).

منابع و مأخذ:

۱. ابن تلمسانی، عبدالله بن محمد بن علی شرف الدین (۱۴۱۹)، شرح المعالم فی اصول الفقه، تحقیق عادل احمد عبد الموجود و علی محمد معوض، عالم الکتب، بیروت، چاپ اول.
۲. ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۴۱۳)، تاریخ ابن خلدون (المسمى كتاب العبر و دیوان المبتداء و الخبر و...)، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول.
۳. ابن سعاتی، احمد بن علی بن تغلب بن ابی الضیاء حنفی (۱۴۲۵)، نهاییه الوصول الی علم الاصول، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول.
۴. ابن شهید ثانی، حسن بن زین الدین عاملی (۱۳۶۵)، معالم الدین و ملاذ المجتهدین، موسسه النشر الاسلامی، قم.
۵. ابن قیم جوزی، محمد بن ابوبکر (۱۴۱۸)، اسرار الشریعة من اعلام الموقعین، دارالمسیر، ریاض.
۶. استرآبادی، محمد امین (۱۴۲۴)، الفوائد المدنیة (محمشی به الشواهد المکیة)، موسسه النشر الاسلامی، قم، چاپ اول.
۷. اسلامی، رضا (۱۳۸۷)، اصول فقه حکومتی (مجموعه گفت و گوها)، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، چاپ اول.
۸. اصفهانی، محمد حسین (۱۳۶۳)، الفصول الغرویه فی الاصول الفقهیه، دار احیاء العلوم الاسلامیه، قم.
۹. اصفهانی، محمد تقی (بی تا)، هدایة المسترشدین فی شرح معالم الدین، موسسه اهل البیت لاحیاء التراث، قم.

۱۰. آخوند خراسانی، محمد کاظم (۱۳۹۱)، کفایة الاصول (محمشی)، ذوی القربی، قم، چاپ اول.
۱۱. آملی لاریجانی، صادق (۱۳۹۳)، فلسفه علم اصول، مدرسه علمیه ولی عصر، قم، چاپ اول.
۱۲. بابکر حسن، خلیفه، التجدید فی اصول الفقه، مجله المسلم المعاصر، ص ۹۳، ش ۱۲۵-۱۲۶.
۱۳. بحرانی، یوسف (۱۴۰۵)، الحدائق الناضرة، دارالاضواء، بیروت، چاپ دوم.
۱۴. بهشتی، ابراهیم (۱۳۹۰)، اخباریگری (تاریخ و عقاید)، سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، قم، چاپ اول.
۱۵. تبریزی، غلامحسین (۱۳۷۲)، اصول مهذبة (خلاصه الاصول من ابتکارات)، چاپ طوس، مشهد، چاپ دوم.
۱۶. تفتازانی، سعدالدین (۱۴۱۹)، التلویح الی کشف حقایق التنقیح، دارالارقم، بیروت، چاپ اول.
۱۷. الجروشی، سلیمان (۲۰۰۲)، اصول الفقه الحکم الشرعی و طرق استنباط الاحکام، جامعه قان یونس، بنغازی، چاپ اول.
۱۸. جعفریان، رسول (۱۳۹۱)، دو رساله از کاشف الغطاء علیه میرزا محمد اخباری، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، چاپ اول.
۱۹. جمعه محمد، علی (۱۴۲۸)، المدخل الی دراسة المذاهب الفقهية، دارالسلام، اسکندریه، چاپ دوم.
۲۰. حر عاملی، وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة (۱۴۱۶)، موسسه آل البيت، قم.
۲۱. حرز الدین، محمد (۱۴۰۵)، معارف الرجال، مکتبه آیه الله العظمی مرعشی النجفی، قم.
۲۲. حسنی، سید حمیدرضا و مهدی علی پور (۱۳۸۵)، جایگاه شناسی علم اصول، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول.
۲۳. حسینی سیستانی، سیدعلی (۱۴۱۴)، الرافد فی علم الاصول، مهر، قم، چاپ اول.
۲۴. حسینی میلانی، سیدعلی (۱۴۲۳)، تحقیق الاصول، صداقت، قم، چاپ اول.
۲۵. حیدری، محمد علی، «ابتکارهای شیخ انصاری در علم اصول فقه»، مجله علمی

پژوهشی دانشگاه اصفهان، شماره ۲۴ و ۲۵ و

۲۶. خمینی، سید روح الله موسوی (۱۳۸۵)، الرسائل، اسماعیلیان، قم.

۲۷. _____ (۱۳۷۳)، انوار الهدایة فی التعلیقہ علی الکفایة، موسسه تنظیم نشر آثار، قم.

۲۸. خمینی، سید مصطفی موسوی (۱۴۱۸)، تحریرات فی الاصول، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، قم، چاپ اول.

۲۹. خوئی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۹)، محاضرات فی اصول الفقه، موسسه النشر الاسلامی، قم.

۳۰. الدوالیبی، محمد معروف (۱۴۱۵)، المدخل الی علم اصول الفقه، دار الشواف، ریاض، چاپ ششم.

۳۱. ذویب، حمدی (۲۰۰۹)، جدل الاصول و الواقع، دارالمدار الاسلامی، طرابلس، چاپ اول.

۳۲. رشتی، میرزا حبیب الله (بی تا)، بدائع الافکار موسسه ال البيت لاحیاء التراث، قم.

۳۳. الزحیلی، وهبه (۱۴۰۶)، اصول الفقه الاسلامی، دارالفکر، دمشق.

۳۴. زهیر، محمد ابو النور (۲۰۰۴)، اصول الفقه، دارالمدار الاسلامی، بیروت، چاپ دوم.

۳۵. سبحانی، جعفر (۱۳۸۶)، «اتجاهات فی تدوین اصول الفقه و اقتراحات لتطویره»، مجله پژوهش های اصولی، شماره ۷.

۳۶. سلقینی، ابراهیم محمد (۱۹۹۶)، المیسر فی اصول الفقه الاسلامی، دارالفکر المعاصر، بیروت، چاپ دوم.

۳۷. شاکر، محمد کاظم (۱۳۸۲)، مبانی و روش های تفسیری، مرکز جهانی علوم اسلامی، قم، چاپ نخست.

۳۸. شاهرودی؛ سید محمود (۱۳۹۱)، درسنامه اصول فقه، بنیاد فقه و معارف اهل بیت، قم، چاپ اول.

۳۹. شعرانی، میرزا ابو الحسن (۱۳۷۳)، المدخل الی عذب المنهل، موسسه الهادی، قم، چاپ اول.

۴۰. شمس الدین؛ محمد مهدی؛ الاجتهاد و التجدید فی الفقه الاسلامی؛ بیروت؛ موسسه الدولیه؛ چاپ اول؛ ۱۴۱۹.

۴۱. الشوکانی، محمد بن علی (۱۴۱۸)، ارشاد الفحول الی تحقیق الحق من علم

- الاصول، دارالسلام، قاهره .
- ۴۲ . صدر، سید حسن (۱۴۰۱)، تاسیس الشيعة، دارالرائد العربي، بيروت .
- ۴۳ . صدر؛ سید محمداقرا؛ المعالم الجديدة؛ بيروت؛ دار التعارف للمطبوعات؛ چاپ دوم؛ ۱۴۰۱ .
- ۴۴ . صدر، سید محمداقرا (۱۴۱۷)، بحوث في علم الاصول، دارالاسلاميه، بيروت، چاپ اول .
- ۴۵ . الصفار، فاضل (۱۴۳۲)، اصول الفقه و قواعد الاستنباط، موسسه الفكر الاسلامي، بيروت، چاپ دوم .
- ۴۶ . علامه حلي، حسن بن يوسف بن مطهر (۱۴۳۱)، نهاية الوصول الى علم الاصول، موسسه آل البيت لاحياء التراث، قم، چاپ اول .
- ۴۷ . علم الهدى، سید مرتضى (۱۳۶۳)، الذريعة الى اصول الشريعة، دانشگاه تهران، تهران، چاپ دوم .
- ۴۸ . على پور، مهدي (۱۴۳۱)، المدخل الى تاريخ علم الاصول، مركز المصطفى العالمي، قم، چاپ اول .
- ۴۹ . غزالي طوسي، ابى حامد محمد بن محمد (۱۴۳۳)، المستصفى من علم الاصول، دارالرساله العالميه، دمشق، چاپ دوم .
- ۵۰ . غزالي طوسي، ابى حامد محمد بن محمد (۱۴۱۹)، المنحول من تعليقات الاصول، دارالفكر المعاصر، بيروت، چاپ دوم .
- ۵۱ . فاضل تونى، عبدالله بن محمد البشروي (۱۴۱۲)، الوافية فى اصول الفقه، مجمع الفكر الاسلامي، قم، چاپ اول .
- ۵۲ . فيروزآبادى، مجدالدين محمد بن يعقوب، القاموس المحيط، دارالمعرفه .
- ۵۳ . فيض كاشانى، محمد محسن (۱۳۸۷)، الاصول الاصيله، مدرسه عالى شهيد مطهرى، تهران، چاپ اول .
- ۵۴ . فيض كاشانى، محمد محسن (۱۴۰۱)، مفاتيح الشرائع، مجمع الذخائر الاسلاميه .
- ۵۵ . فيومى (۱۴۰۵ق)، المصباح المنير، دارالهجره، قم .
- ۵۶ . قراملكى، احد فرامرز (۱۳۸۰)، روش شناسى مطالعات دينى دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد .
- ۵۷ . قمى، ميرزا ابوالقاسم (۱۳۷۸)، قوانين الاصول، مكتبة العلمية الاسلاميه، تهران .



۵۸. کرکی عاملی، حسین بن شهاب الدین (۱۹۷۷)، هداية الابرار الى طريق الائمة الاطهار، المكتبة الوطنية، بغداد، چاپ اول.
۵۹. محسنی، سید میرآقا (۱۳۷۱)، نقدی بر اخباریگری، انتشارات دارالنشر، قم، چاپ اول.
۶۰. محقق حلی، نجم الدین ابی القاسم جعفرین الحسن هذلی (۱۴۰۳)، معارج الاصول، موسسه آل البيت، قم، چاپ اول.
۶۱. محمد اسماعیل، شعبان (۱۴۳۱)، اصول الفقه تاریخه و رجاله، دارالسلام، اسکندریه، چاپ اول.
۶۲. مددی، سید احمد (۱۳۹۳)، نگاهی به دریا، موسسه کتاب شناسی شیعه، قم، چاپ اول.
۶۳. مصطفوی، حسن (۱۳۶۵)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
۶۴. مکارم شیرازی، ناصر، سخنرانی در جمع اعضا انجمن اصول فقه، <http://rasanews.ir/NSite/FullStory/News/?Id=158470>
۶۵. ملکی، میرزا حبیب الله (بی تا)، تلخیص الاصول، چاپخانه مصطفوی، مشهد.
۶۶. ملکیان، مصطفی (۱۳۸۸)، مباحث الفاظ اصول فقه در میان دانشهای زبانی (۲)، مجله نقد و نظر، ش ۳۷.
۶۷. منتظری، حسین علی (۱۴۱۵)، نهایی الاصول (تقریرات درس آیت الله بروجردی)، نشر تفکر، قم، چاپ اول.
۶۸. موسوی، محمد صادق (۱۴۲۶)، الحقائق و الاعتباریات فی علم الاصول، دارالهادی، بیروت.
۶۹. نراقی، محمد مهدی (۱۳۸۸)، انیس المجتهدین، بوستان کتاب، قم، چاپ اول.
۷۰. نشست های علمی مرکز فقهی ائمه اطهار (۱۳۹۰)، (ویژگی های مکتب اصولی حوزه علمیه قم، سید مصطفی محقق داماد)، ج ۱، ائمه اطهار، قم چاپ اول.
۷۱. النمله، عبدالکریم (۱۴۲۰)، المهذب فی علم اصول الفقه المقارن، مكتبة الرشد للنشر و التوزيع، الرياض، چاپ اول.
۷۲. همایی، جلال الدین (۱۳۹۱)، قواعد فقه، اصطلاحات و تاریخ فقه و...، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، چاپ اول.
۷۳. حرزالدین، محمد (۱۴۰۵)، معارف الرجال فی تراجم العلماء و الادباء، قم.